

مقدمه

در شماره ۹ دوفصلنامه علمی - پژوهشی وزین قرآن‌شناخت، مقاله‌ای با عنوان «تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید»، نوشته استاد «حسین توفیقی» به چاپ رسیده است، که از نظر حقیر، با وجود برخورداری از برخی امتیازات، دارای برخی لغزش‌های آشکار و نیازمند نقد جدی است. از مدیر محترم نشریه که با چاپ این‌گونه مقاله‌ها زمینه تبادل نظر و جدال احسن را فراهم آورده، صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم این روند زمینه را برای پویایی، تکامل و تعالی دانش تفسیر فراهم آورد. این بنده هرگز مدعی نیست که انتقادات بیان شده، کاملاً صحیح و منطبق بر حقیقت است، بلکه این نوشتار متناسب با ضعف علمی و نقص بینش این‌جانب بر دلیل‌ها و شواهدی تکیه دارد که ممکن است با اصلاح و راهنمایی صاحبان قلم همراه شود.

این نوشتار از نوع پژوهش‌های بنیادی است و نویسنده به روش تحلیل محتوا، ضمن توصیف اشکالات مقاله مذکور با ارائه ادله‌ای، به نقد آن مبادرت کرده است. هدف نویسنده، رفع برخی از ادعاهای غیرمستند و مستدل نویسنده محترم بوده و این مطلب به معنای انکار بسیاری از نکات مثبت و ارزشمند در مقاله مذکور نیست. مقاله استاد توفیقی دارای امتیازات ویژه و نکات مفیدی است، مانند بیان شایسته مورد از تمهیدات قرآن مجید برای تأمین فواصل (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۶۷-۶۸) که اگر با دلیل‌های ادبی و شواهد لازم ارائه می‌شد، می‌توانست مفید باشد. حسن دیگر مقاله خودباوری و ادعای نوآوری نویسنده است که بسیار ارزشمند است. مقاله حاضر ضمن نقد مقاله مذکور به تبیین مطالبی چون اصالت مفاهیم آیات قرآن در برابر قالب ظاهری آن، مانع نبودن غالب دیدگاه‌های مفسران سده‌های نخست در فهم قرآن، بی‌مانع بودن تبیین مصداق برای مفاهیم قرآنی، ضرورت هماهنگی مفهوم واژگان با سیاق سوره و برخی مسائل دیگر پرداخته است.

نقد مقاله

مقاله مذکور در کنار محسنات فراوان، مشتمل بر اشکالات مبرم و آشکاری است. برخی از نقدهای وارد بر آن عبارت‌اند از:

۱. عدول از مسئله‌محوری

در تعریف مقالات پژوهشی مسئله‌محور گفته‌اند: مقاله باید دارای عنوان محدود باشد تا بتواند در همه ابعاد آن غور کند. اصل در پژوهش نفوذ به ژرفاست نه گسترش دامنه؛ تا حقیقت را به صورت مستند و

نقدی بر مقاله تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید و پاسخ آن

الف. نقد

علی‌اکبر شایسته‌نژاد*

چکیده

گفت‌وگو و نگارش درباره مفاهیم و علوم قرآن، امری دشوار و نیازمند توجه جدی و بررسی ابعاد مختلف و آرای متفاوت است. مقالات علمی - پژوهشی باید مسئله‌محور، مستند و مستدل باشد و با تعمق در ابعاد و زوایای مختلف یک عنوان جزئی به تولید علم کمک کند. تحلیل و نقد این‌گونه نوشته‌ها نیز کاری دشوار و محتاج تکیه بر حقایق قطعی و مسلم است. مقاله «تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید»، در کنار محسنات خود، نیازمند نقد اساسی است. این نوشتار از نوع پژوهش‌های بنیادی است و پس از توصیف برخی از نارسایی‌های مقاله مذکور به این حقیقت راه یافته است که فواصل آیات در خدمت مفاهیم ارزشمند و والای آن است و به صورت مستقل موضوعیت ندارد و بیان مصداق‌های گوناگون برای یک واژه نه تنها عامل سرگردانی نبوده، بلکه زمینه رشد و تعالی دانش تفسیر را فراهم آورده است. کلیدواژه‌ها: نقد، حسین توفیقی، سوگندهای قرآن، حروف مقطعه، فواصل آیات.

مستدل ارائه نماید، درحالی که مقاله مذکور مشتمل بر چند بحث درباره حروف مقطعه، سوگندهای قرآن، تفسیر واژه کوثر و برخی مباحث دیگر است که هریک از آنها درخور پژوهش ویژه‌اند.

۲. تطبیق نداشتن عنوان مقاله با محتوا

یکی از ویژگی‌های مقاله علمی - پژوهشی تطبیق عنوان مقاله با محتوای آن است. نویسنده محترم مقاله خود را «تفسیر قطعی سوگندهای قرآن» نام نهاد است. انتظار خواننده آن است که نویسنده ارجمند نظریه‌ای یکدست و پذیرفته و مستدل درباره همه سوگندهای قرآن ارائه دهد، درحالی که مقاله فقط به برخی از سوگندها اشاره کرده و نظر ایشان نه تنها قطعی نیست، بلکه آسیب‌پذیر است. از طرف دیگر مطالبی چون تبیین مصداق کوثر، عصر، و صفات با عنوان مقاله بیگانه است؛ یعنی محتوای مقاله اعم از عنوان آن است.

۳. تعریف غیرفنی علم

نویسنده محترم مفهوم علم را «تجمیع متفرقات و تفریق مجتمعات در ذهن» (همان، ص ۵۴) خوانده؛ درحالی که منبع و گوینده آن را ذکر نکرده است. حتی اگر چنین تعریفی در مورد علم وارد شده باشد، باید با تعریف‌های دیگری که وجود دارد، مقایسه شود و قوت و ضعف آن تبیین گردد. ممکن است گفته شود مقصود نویسنده ارائه مفهوم اصطلاحی این واژه در مقاله است. این سخن نیز به دلیل استفاده نکردن از این معنا یا هر معنای دیگر علم در مقاله، نفی می‌شود. پس علاوه بر آنکه صحت این تعریف روشن نیست، ضرورتی هم برای آن وجود ندارد. افزون بر اینکه برخی اصطلاحات محوری مانند تفسیر در این مقاله تعریف نشده است.

۴. غیرمسئول خواندن مفسران پیشین

محقق محترم عنایت دارند که «اثبات شیء نفی ما عدا» نمی‌کند. به فرض اینکه نویسنده ارجمند مطلبی را ثابت کرده باشد - که چنین نیست - دلیل بر رد آرای دیگران نمی‌شود؛ رد آرای دیگران نیازمند ارائه دلیل است. محقق محترم هیچ دلیلی بر غلط بودن سخن آنان ارائه نکرده است. از طرف دیگر کدام یک از مفسران سده‌های نخست براساس کدام مدرک و شاهدهی مانع فهم صحیح قرآن شده‌اند؟ همین نوشته ایشان سخنشان را نقض می‌کند و نشان می‌دهد که مفسران متقدم، متأخر و معاصر مانعی برای تبیین و تفسیر نو و جدید ایجاد نکرده‌اند. علاوه بر آنکه استفاده از تعبیری چون «اظهارات غیرمسئولانه و متعارض» (همان، ص ۵۲) «قرآن‌پژوهان را به ناکجا آباد

برده است» (همان، ص ۵۴)، «یک مفسر مسلمان هر قدر هم بزرگ باشد، نمی‌تواند از درون پیله اقوالی که بر گرد این واژه قرآنی تنیده‌اند، به آسانی بیرون آید» (همان)، «ابهام‌آفرینی مفسران قدیم» (همان، ص ۵۵)، «نقل اقوال بی‌پایه و متعارض مفسران غیرمسئول» (همان، ص ۷۰) علاوه بر آنکه با فرهنگ پژوهش بیگانه است، هرگز سخن درستی نیست.

همچنین با نقل بدون نقد و توضیح سخن «احمد بن حنبل» درباره اعتبار نداشتن کتب تفسیری (همان، ص ۵۸) گویا آن را تأیید کرده و تفاسیر گران‌سنگی چون التبیان و مجمع البیان را بی اعتبار شمرده است.

نگارنده محترم عنایت نکرده‌اند که مفسران قدیم با تحمل چه مشقات و زحماتی مطالبی را فراهم آورده و میراث گران‌بهای علمی را برای ما ذخیره کرده‌اند. وجود دیدگاه‌های مختلف در یک مسئله هرچند ممکن است برای عوام قابل هضم نباشد، برای دانشمندان از آن رو که زمینه را برای تضارب آرا و تولد رأی صواب فراهم می‌کند، امری طبیعی و مبارک است.

نویسنده محترم نوشته‌اند: «تعمیم‌های بی‌مورد و تخصیص‌های بی‌وجه منسوب به ابن عباس و... بسیاری از آیات قرآن را در هاله‌ای از ابهام فرو برده و موجب حیرت سرگردانی قرآن‌پژوهان شده است» (همان، ص ۵۴). اولاً این ادعایی بسیار سنگین و اثبات آن کاری دشوار است. ثانیاً اگر این تعمیم و تخصیص‌ها نبود، دانش تفسیر نیز بسان بسیاری از دانش‌ها در طفولیت می‌ماند و این چنین شاخ و بر نمی‌داد. نویسندگان امروز وامدار پیشینیان‌اند و همین اقوال و نقد یا پذیرش آنها، موجب تناوری دانش تفسیر و رویش شاخه‌های گوناگون آن شده است.

۵. اثبات روابط درون سوره‌ای با نفی روابط بین سوره‌ای

محقق محترم با تکیه بر فواصل آیات، روابط درون سوره‌ای را از این منظر مورد توجه قرار داده، اما رابطه مفهومی و پیوند بین سوره‌ها را نفی کرده و نوشته‌اند: «آنان آغاز سوره مکی انعام را این‌گونه به پایان سوره مدنی مائده ربط داده‌اند: لما ختم الله سورة المائدة بآية على كُله شيءٍ قديرٍ افتتح سورة الأنعام بما يدل على كمال قدرته من خلق السماوات والأرض وغيره فقال...» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴۲۲ و ۶۰). از سخن نویسنده محترم چنین برمی‌آید که هیچ ارتباطی بین ترتیب سور وجود ندارد، درحالی که بسیاری از محققان تدوین قرآن را توقیفی می‌دانند (خویی، بی تا، ص ۲۳۶-۲۵۷). حتی اگر این دیدگاه را نپذیریم، باید اذعان کنیم که جمع‌آورندگان قرآن، سور قرآنی را بدون دلیل در کنار هم قرار نداده‌اند و به فرض که چنین کرده بودند، بر پیشوایان دین، به‌ویژه امام علی علیه السلام، واجب بود که این

حقیقت را گوشزد کنند و در دوران حاکمیت برای اصلاح آن بکوشند؛ زیرا حضرت فرمودند قصد دارند همه سنت‌های اصیل اسلامی را احیا و سنن جاهلی را نابود کنند. به هر صورت سخن گفتن درباره ارتباط داشتن یا ارتباط نداشتن معنوی سوره‌ها - مانند هر مسئله علمی دیگر - نیازمند پژوهش و ذکر دلیل‌ها و شواهد کافی است و به صرف ادعا ثابت نمی‌شود.

۶. تولید نکردن علم

در مقاله محقق محترم، علم جدیدی تولید نشده است. ایشان تنها به گزینش برخی آرای پیشینیان و نقل آن همت گمارده‌اند، مانند قول دهم فخر رازی (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۵۶)، قول تفسیر نمونه (همان، ص ۵۷)، قول طبرسی (همان، ص ۵۸ و ۶۴)، قول شعرانی (همان، ص ۶۲)، قول طبری (همان، ص ۶۳-۶۴)، قول علامه طباطبایی (همان، ص ۶۶). علاوه بر آنکه نقل علامه درباره تفسیر سوره صفات است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۲۲)، ولی ایشان آن را به گونه‌ای نقل کرده‌اند که گویا درباره تین و زیتون است (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۶۶)، و چون برای این گزینش دلیل نیاورده‌اند، ترجیح ایشان بلامرجح و مردود است. از طرف دیگر به آرای موافق نظر خود تکیه کرده ولی به نقد آرای مخالف نپرداخته و دلیل ناروایی آنها را بیان نکرده‌اند.

۷. استدلال به مطالب غیرمستند و غیرقطعی بدون تبیین کافی

در تفسیر واژه «قلم» به شیوه قرآن با قرآن، بدون مستند کردن اقوال و ذکر دلیلی قانع‌کننده مبتنی بر اینکه منظور از «عَلَمٌ بِالْقَلَمِ» (علق: ۴)، قلم متعارف است و بدون توضیح پذیرفتنی برای ارتباط آن آیه در سوره علق با آیه «ن وَالْقَلَمِ»، نظر «قلم معمولی» را قطعی اعلام کرده است (همان، ص ۵۵). درحالی‌که اولاً ایشان در ادامه مقاله منکر ارتباط میان سوره‌های قرآن شده‌اند و ثانیاً می‌دانیم که تازه‌مسلمانان غالباً با کتابت آشنایی نداشتند و در اوائل بعثت رسول اعظم ﷺ، به سبب مشکلات فراوان و مصاف نرم و خزنده دشمن با آیین اسلام، زمینه مناسبی برای فراگیری کتابت برای مسلمانان فراهم نبود و رسول خدا ﷺ در سال دوم هجرت، یعنی غزوه بدر، فدیة برخی اسرا را آموختن خواندن و نوشتن به ده نفر از مسلمانان قرار داد (سبحانی، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۳۵). لذا نمی‌توان نظر نویسنده محترم را با استناد به آنچه ذکر کرده‌اند، قطعی شمرد. البته نویسنده نقد در پی نفی عظمت و منزلت نوشتن و توصیه‌های فراوان قرآن و پیشوایان دین به نگارش با قلم معمولی نیست، بلکه ادعان می‌دارد که استدلال و تبیین نویسنده محترم نارساست.

۸. تکیه بر بخشی از حقیقت برای اثبات مدعا

اعجاز بلاغی قرآن و توجه به فواصل آیات، بخشی از عظمت قرآن است که از نظر برخی محققان وجه اصلی اعجاز قرآن نیست (ر.ک: پهلوان، ۱۳۸۲)، بلکه وسیله‌ای برای جذب مخاطب و القای روان و منطبق با طبع لطیف انسان است. جنبه اساسی اعجاز قرآن در اثرگذاری معنوی و هدایتگری آن است؛ چنان‌که خداوند عزیز فرمود: «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ بگو: اگر راست می‌گویید [که تورات و قرآن از سوی خدا نیست] کتابی هدایت‌بخش‌تر از این دو از نزد خدا بیاورید، تا من از آن پیروی کنم» (قصص: ۴۹).

ناقد بدون انکار وجود فواصل در غالب آیات قرآن، معتقد است که خداوند هرگز در گرو سجع و قافیه و... نبوده است؛ لذا در برخی موارد مانند سوره قیامت، فواصل آیات را رها کرده و جمله لا تُخْرِكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (قیامت: ۱۶) را برخلاف فاصله سایر آیات آورده که خود سبب معرکه‌آرایی ارزشمند و تولید مقالاتی مهم شده است (ر.ک: سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۲۲۱؛ فقهی‌زاده، ۱۳۷۱).

۹. نفی حصر

مؤلف محترم اهمیت آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (حمد: ۵) را تنها در هماهنگی با تناسب سایر آیات و اختتام به «ین» دانسته است؛ درحالی‌که بسیاری از مفسران هدف از تقدم را حصر معنای عبودیت و استعانت دانسته‌اند (بلاغی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۵۷؛ صادقی تهرانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱؛ تستری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۳؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۴؛ قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۸) و این سخن علاوه بر آنکه با قواعد بلاغت (تقدیم ما حقه التاخير يفيد الحصر) (امین شیرازی، بی‌تا، ص ۱۱۵) سازگار است، از بار معنایی بسیار مهمی نیز برخوردار است. به تعبیر علامه طباطبایی، منظور آن، ابداع مفهوم جدید است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۷). نویسنده تفسیر القرآن الکریم، نکاتی مهم و ارزشمند درباره این آیه بیان داشته‌اند که مراجعه به آن خالی از لطف نیست (سیدمصطفی خمینی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱-۶۸).

در تفسیر تسنیم آمده است: آیه کریمه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» به روشنی مفید حصر عبادت و استعانت در خدای سبحان است و اسمای حسنای الله، رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ، الرَّحِيمِ و مالک یوم الدِّين که در آیات قبل آمده، علاوه بر اینکه هر یک حد وسط برهانی بر اثبات حمد و حصر آن در خدای سبحان است، حد وسط برهان بر «حصر عبادت» و «حصر استعانت» در او نیز خواهد بود؛ مثلاً با استفاده از اسم «الله» برهانی بدین تقریر اقامه می‌شود: «ذات اقدس خداوند، جامع و دربر دارنده همه

کمالات وجودی است و چنین موجود کاملی تنها معبود و تنها مستعان سراسر عوالم هستی است. بنابراین، عبادت و استعانت ویژه اوست». همچنین سایر اسمای حسناى مذکور در صدر سوره، هریک حد وسط برهانی بر حصر عبادت و استعانت در خداست (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۱۷). لذا ادعای نویسنده علاوه بر آنکه نوعی خرق اجماع بی دلیل است، نمی تواند در برابر این اندیشه های مستدل و ژرف مقاومت کند. از طرف دیگر محقق محترم دلیلی اراه نکرده اند که اگر اختتام به «ین» دربر دارنده معنای حصر هم باشد چه گره ای در فهم معنای آیه ایجاد می کند و چرا بیان این گونه مطلب توسط مفسران موجب حیرت و سرگردانی قرآن پژوهان می شود؟!

۱۰. نفی مصداق

نویسنده محترم بدون ارائه دلیل و فقط با تکیه بر فواصل، بیان مصداق برای واژه ها را نفی کرده و آن را نشانه غفلت مفسران خوانده است! (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۵۸) در حالی که از نظر شیعه، لازمه فهم حقیقت و روح قرآن، مراجعه به معصوم است. علامه طباطبایی - که تفسیر المیزان را براساس تفسیر قرآن به قرآن بنا نهاده است - تأکید کرده که این شیوه تفسیر را از پیشوایان دین آموخته است (ر.ک: نفیسی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸ به بعد). یکی از رهنمودهای پیشوایان دین در فهم قرآن، بیان مصداق آیات است که نمونه های فراوانی از آن در کتابها و مقالات پژوهشی پیشین و معاصر گرد آمده است. برای مثال، در تفسیر «حسنة» در آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (بقره: ۲۰۱) آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «منظور از حسنة، رضوان خدا و بهشت او در عالم آخرت و فراخی معیشت و حسن خلق در دنیا است» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۸)؛ یعنی «رضوان خدا»، «بهشت آخرت»، «فراخی معیشت» و «حسن خلق» را مصادیق حسنة برشمرده اند (خدایاری، ۱۳۸۳، ص ۲۱). نمونه های دیگری از این دست در تفاسیر دیده می شود.^۱

۱۱. استفاده از مترادف^۲ کلمات برای حفظ فاصله

نویسنده ارجمند در پی اثبات ادعای خود مبنی بر حاکمیت آهنگ و وزن واژه ها بر سایر امور، «ادبر» و «عسعی»؛ «سمین» و «حنید» و... را مترادف خوانده است (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۶۱). حتی اگر این سخن اثبات شود، سایر ویژگی ها و امتیازات واژه ها را نفی نمی کند. به عبارت دیگر، می توان استفاده از مترادف را برای حفظ قافیه یا سجع و... قلمداد کرد و در عین حال برای هریک از واژه ها، براساس مفاهیمی که در لغتنامه و فرهنگها ذکر شده، بار معنای خاصی قائل شد. چنانکه راغب «حنید» را به

۱۲. عدد ۱۹ و ۷۰

گرچه نویسنده محترم در جای جای مقاله خود پیشینیان را متهم کرده است، سخنانی از آن بزرگواران را که منطبق با نظر خویش دانسته، بدون نقد، نقل کرده است. مثلاً سخنی که از علامه بزرگوار شعرانی درباره عدد ۱۹ با این مضمون آورده که اولاً خداوند صرفاً شمار خازنان جهنم را برای رعایت تناسب فواصل، «تسعة عشر» اعلام کرده است و ثانیاً مراد از ۱۹ خصوص عدد نیست، بلکه غایت مبالغه است. این سخن جای تأمل دارد (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۶۲)؛ زیرا:

الف. اصل در کلام خداوند ادای مقاصد است. خداوند هرگز گرفتار بند و قافیه نیست. شاهد مطلب اینکه در سوره فاطر که سخن از فرشتگان است، عدول از فواصل بارها اتفاق افتاده است. آخرین حرف آیه نخست «ر»، آیه دوم «م»، آیه چهارم «ن» و... است.

ب. این ادعا که عدد ۱۹ صرفاً برای مبالغه به کار رفته است، تنها با نظر یکی از محققان اثبات نمی شود، بلکه دست کم باید اثبات شود که در عرف عرب عدد ۱۹ غالباً چنین منزلت و جایگاهی دارد. اگر هم چنین چیزی اثبات شود اثبات آن در آیه مذکور دشوار است؛ زیرا ذیل آیه نشان می دهد که انتخاب این عدد از روی عنایت و حکمتی بوده است. طبق نص آیه، انتخاب این عدد آزمایشی برای کافران، مایه یقین اهل کتاب، و فزونی ایمان مؤمنان است؛ درحالی که اگر عدد برای مبالغه باشد چنین آثاری بر آن مترتب نیست.

ه. گرچه عدد هفتاد گاهی برای مبالغه به کار می رود، این مسئله کلیت ندارد. مثلاً روایات مبنی بر بیان

این عدد را در تعداد استغفار نماز شب یا ادعیه دیگر هرگز نمی‌توان بر مبالغه حمل کرد. همچنین استغفار در روایت‌های زیر را نمی‌توان نشانه مبالغه و کثرت دانست:

کان رسول الله ﷺ يستغفر الله في كل يوم سبعين مرة يقول أستغفر الله ربّي وأتوب إليه (ديلمی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۴۵)؛ وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فِي السَّحْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً كَانَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ وَالْمُسْتَغْفَرِينَ بِالْأَسْحَارِ (همان)؛ قَالَ الصَّادِقُ ﷺ مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً غُفِرَ لَهُ سَبْعُمِائَةٍ ذَنْبٍ (همان). پس استعمال هفتاد در کثرت، کلیت ندارد که بتوان آن را به همه امور تعمیم داد.

۱۳. نقل غیر مستند

محقق محترم نوشته‌اند: «در آغاز دعوت اسلامی، مردم از تین و زیتون همان دو میوه معروف را می‌فهمیدند و پس از چندی صحابه و تابعین برای هماهنگ کردن با طور سنین که نام کوهی است، معانی متعدد و عجیب دیگری را پیشنهاد کردند و...» (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۶۳). این سخن گرچه ممکن است صحیح باشد، هیچ مستندی برای آن ذکر نشده است. براساس کلام منبع مردم فقط مفهوم انجیر و زیتون را می‌فهمیدند. کدام صحابه و تابعی معنا را تغییر داده است؟ گرچه در مورد «تین» و «زیتون»، می‌توان ادعا کرد که سایر معانی نقل شده ناپسند است، اگر براساس مدارک صحیح، نام کوهی نیز «تین» باشد، چه اختلالی در فهم قرآن ایجاد می‌کند و چه تأثیر ناخوشایندی بر آهنگ آیات دارد؟ بیان مطالب در مقاله علمی - پژوهشی باید مستند و مستدل باشد و این نکته، هم در اثبات و هم در نفی جاری است. بدون دلیل و مدرک نه می‌توان چیزی را اثبات و نه نفی کرد. چنان‌که گفته شد، نکته‌ای که از علامه نقل شده نیز ربطی به این دو میوه مذکور ندارد، بلکه در بیان سوگندهای سوره صافات است. همچنین نویسنده محترم ذیل عنوان تفسیر «قلم» به شیوه قرآن به قرآن دو قول را معروف‌تر از همه دانسته، ولی برای آن مستندی ذکر نکرده است (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۵۷) و نیز مستند مصادیق گوناگون واژه «عصر» در متون تفسیری را ذکر نکرده است (همان، ص ۵۸).

۱۴. محصور کردن معنای حروف مقطعه

درباره فلسفه استفاده خداوند از حروف مقطعه، یکی از نقل‌ها همان است که نویسنده محترم آورده است، اما در این مورد اقوال متعدد دیگری وجود دارد که دلیلی برای نفی آنها ارائه نشده است. برای مثال، علی بن ابراهیم نقل کرده است: «الم، هو حرف من حروف اسم الله الأعظم، المقطع فی القرآن، الذی خوطب به النبی - علیه الصلاة والسلام - والإمام، فإذا دعا به أجیب» (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۲۳)؛

بلاغی نوشته است: «الم، علم معناها عند الله ورسوله ومستودعی علمه وأمنائه علی وحیه» (بلاغی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۶۵).

امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید:

در حروف مقطعه اوائل سور اختلاف شدید است، و آنچه بیشتر موافق اعتبار آید، آن است که آن از قبیل رمزین محب و محبوب است، و کسی را از علم آن بهره‌ای نیست. و چیزهایی را که بعضی مفسرین به حسب حدس و تخمین خود ذکر کردند، غالباً حدس‌های یارده بی‌مأخذ است. و در حدیث سفیان ثوری نیز اشاره به رمز بودن شده است. و هیچ استبعاد ندارد که اموری باشد که از حوصله بشر فهم آن خارج باشد و خدای تعالی به مخصوصین به خطاب اختصاص داده باشد، چنانچه وجود «مثنابه» برای همه نیست بلکه آنها تأویل آن را می‌دانند (موسوی خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۳۵۱).

استاد مطهری نوشته است:

چند سال قبل روزنامه‌ها نوشتند که مردی مصری که دانشمند کامپیوتر بود، روی چهارده سوره‌ای که با این حروف آغاز شده محاسبه دقیقی کرد و به این نتیجه رسید که در هر یک از این سوره‌ها این حروف نسبت به حروفی که در تمام آن به کار رفته است، نقش بیشتری دارند. مثلاً الف، لام، میم در سوره بقره نسبت به همه حروف دیگر در بافت آن نقش بیشتری دارند و این نسبت به قدری دقیق است که مغز بشری نمی‌تواند حساب کند؛ چون گاهی کسرها به جایی می‌رسند که جز با کامپیوتر نمی‌توان به حساب درآورد. و نیز نوشت: به نظر می‌رسد که خداوند با این حروف مقطعه نحوه شروع کار خودش را بیان می‌فرماید؛ یعنی قول، سخن و اندیشه بر ماده، جسم و طبیعت تقدم دارد (مطهری، ۱۳۶۳، ج ۲۶، ص ۱۱۸).

صاحب تفسیر اطیب البیان نیز نوشته است: «سرّ من اسرار الله استآثره الله بعلمه» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۲۱). همچنین مراجعه به تحقیق عالمانه و ژرف آیت‌الله جوادی آملی درباره حروف مقطعه، به‌ویژه قسمت لطائف و اشارات، بسیار آموزنده و مفید است (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۶۵-۱۲۹).

آیا می‌توان این آرای بلند و اندیشه‌های متعالی را نادیده انگاشت و فقط با اتکا به فواصل، افکار پیشینیان را مایه سرگردانی مردم دانست؟! هرچند رعایت فواصل آیات می‌تواند یکی از دلایل وجود حروف مقطعه در ابتدای برخی سور باشد، هیچ دلیلی نداریم بر اینکه وجود حروف مقطعه در ابتدای برخی سوره‌ها منحصرأً برای رعایت تناسب فواصل باشد.

۱۵. نارسایی تفسیر «عصر»

نویسنده محترم در تفسیر «عصر» به شیوه قرآن با قرآن، مطالبی آورده است، که برای اثبات مدعای ایشان کافی نیست. برخی از نارسایی‌های این مطلب عبارت‌اند از: الف. نویسنده محترم منبعی بلاواسطه برای ترتیب نزولی سوره‌ها ذکر نکرده است. البته این ترتیب نزول در مجمع البیان و الاتقان

الرحمن الرحیم در هر سوره متناسب با مفاهیم همان سوره است و می‌فرماید: «محمّل است که در تمام سوره‌های قرآن این بسم الله‌ها متعلق باشد به آیاتی که بعد می‌آید؛ چون گفته شده است که این بسم الله به یک معنای مقدری متعلق است. لکن بیشتر به نظر انسان می‌آید که این بسم الله‌ها متعلق باشد به خود سوره» (موسوی خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۹۵). پس به چه دلیل می‌توان مدعی شد که سوگند سوره با محتوای سوگند تناسب ندارد؟!

ب. تفسیر «کوثر»: نویسنده محترم، در مقدمه مقاله، مفسران قدیم را به ابهام‌آفرینی درباره سوگندهای قرآن متهم کرده است. به باور وی، آنان درباره حروف مقطعه و کلماتی از قبیل «کوثر» نیز اظهارات غیرمسئولانه‌ای کرده‌اند و با کار خود، بینات الهی را به لغز و معما تبدیل کرده‌اند (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۵۵). او در ادامه مقاله وعده کرده است که با در نظر گرفتن فواصل آیات تفسیر قطعی آن سوگندها و نیز واژه «کوثر» را به‌طور ضمنی بیان کند (همان). اما آنچه در انتهای مقاله به عنوان تفسیر قطعی «کوثر» آمده، تنها این عبارت است که می‌توانیم با توجه به تناسب لفظی واژه کوثر با واژه «وانحر» و «ابتر»، آن را به معنای «افزونی» یا «خیر کثیر» بگیریم و معنای خاصی برای آن قائل نشویم! (همان، ص ۶۹) برخی از دلایل نارسایی ادعای این نویسنده عبارت‌اند از:

۱. از نویسنده محترم جای این پرسش باقی است که مرادشان از تفسیر قطعی واژه چیست؟ اگر مرادشان بیان مفاد استعمالی آن به عنوان یکی از مراحل تفسیر باشد، هرچند می‌توان بیان مفاد استعمالی را یکی از مراحل ابتدایی تفسیر شمرد، تفسیر واژه به همین‌جا ختم نمی‌شود؛ به دست آوردن مراد جلدی و مصداق یا مصادیق مورد نظر آیه، مرحله‌ای مهم در تفسیر است. به باور علامه طباطبایی، مفردات و ترکیبات آیات قرآن به دلیل فصاحت و بلاغت ویژه خود در نهایت وضوح‌اند. از این‌رو رسالت اصلی مفسر، بیش از بیان مفاد استعمالی، تعیین مصداقی است که مفردات و گزاره‌های قرآن بر آن منطبق می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹). بنابراین آنچه نویسنده محترم به عنوان تفسیر قطعی این واژه ترتیب داده‌اند، تنها مرحله‌ای ساده و ابتدایی در تفسیر است نه تفسیر قطعی این واژه. دلیلی نداریم که رسالت مفسر به همین میزان اکتفا کنیم و «معنای خاصی برای این واژه قائل نشویم» (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۶۹).

آنچه از مفسران در مقام تفسیر آیه ذکر شده، آمیخته‌ای از بیان مفاد استعمالی و بیان مصادیق آیه است. اگر بر فرض - همراه نویسنده محترم - معنای آیه را همان «افزونی» یا «خیر کثیر» بدانیم، آن‌گاه معنای آیه را معنایی جامع در نظر گرفته‌ایم که می‌تواند شامل تمام مصادیق مذکور در تفاسیر باشد و هیچ دلیلی بر نفی شمول معنای جامع نسبت به مصادیق مذکور نداریم. هرچند تعیین مصداق انحصاری معنای آیه به قرینه معین معتبر نیاز دارد.

و... آمده و نویسنده تفسیر همگام با وحی (بهبخت‌پور، ۱۳۷۸، ص ۳۳۹-۴۰۴) آن را پذیرفته است. البته برخی پژوهشگران مانند نویسنده کتاب پای به پای وحی آن را نقض کرده و نزول سوره عصر را در سال اول بعثت، و سوره‌های ضحی، لیل و فجر را در سال دوم خوانده است (ر.ک: بازرگان، پای به پای وحی). لازمه مقاله پژوهشی نقل و نقد آرای رقیب و ابهام‌زدایی از صحت ادعای خویش است، که نویسنده محترم مقاله بدان اهتمام نورزیده است. ب. در ترتیبی که ذکر شده پس از سوره لیل، سوره‌های فجر، ضحی، شرح و آنگاه سوره عصر آمده است. وجود سوره شرح، در بین این سوره‌ها، با بیان نویسنده توجیه‌پذیر نیست. ج. دلالت این اسامی بر اوقات نماز ثابت نیست. د. نماز صبح با عبارت «قرآن الفجر» (إسراء: ۷۸) آمده است. ه. حتی اگر این اسامی بر اوقات نماز تطبیق کنند، نه مدعای دیگران را نفی می‌کند نه تناسب لفظی مورد نظر نویسنده را. و. بیان مصداق‌های مختلف برای عصر، با منطوق تفسیری اهل بیت سازگار است. ز. ادعای نویسنده محترم مبنی بر تأکید بر تناسب لفظی با انکار مصداق‌های مختلف، همچنین رابطه ذکر معانی و مصداق‌های (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹) متفاوت با سرگردانی قرآن‌پژوهان و به بیراهه بردن و به خطا انداختن اذهان ایشان، روشن نیست.

۱۶. نارسایی برخی تفاسیر

الف. تفسیر «عصر»

نویسنده محترم مدعی شده است: «برخی تعمیم‌ها در معنای واژه عصر با هم تعارض دارند و ممکن نیست همه آنها در معنای آیه جمع باشد. ثانیاً تناسب معنایی بین سوگندهای قرآن کریم با مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده، بسیار اندک است» (همان، ص ۵۹)، اما نه نمونه‌ای از معانی متعارض را نشان داده و نه دلیلی بر جمع نشدن معنای آنها ذکر کرده و نه دلیلی برای تناسب نداشتن معنایی سوگندها و مطالبی که برای آن سوگند یاد شده، ارائه کرده است. برخی از دلایل نارسایی این ادعای وی نیز عبارت‌اند از:

الف. بسیاری از مفسران هریک از سوره‌های قرآن - به‌ویژه سوره‌های کوتاه را که یکبار نازل شده‌اند - دارای ساختاری همگون، متناسب و یک‌پارچه خوانده‌اند (ر.ک: معرفت، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۵۸ به بعد). نویسنده ارجمند با تکیه بر همین اصل وجود آیات مکی در سوره مدنی و بالعکس را نفی کرده و همه سوره‌های قرآن را یا مکی یا مدنی دانسته است (همان، ج ۱، ص ۱۲۹ به بعد). علامه طباطبایی در بسیاری از موارد، مفهوم دقیق آیات را براساس سیاق و پیوستگی عبارات تبیین کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۲، ۱۱۱، ۱۱۶؛ ج ۲۰، ص ۳۷۱). امام خمینی معتقدند که معنای بسم الله

از طرفی بیان برخی مصادیق معنای عام آیه - اعم از مورد نزول یا غیر آن - نه تنها نکوهیده و خارج از رسالت مفسران نیست، بلکه به دلیل روشنی بخشی به معنای آیه و هماهنگی با هدف نزول قرآن، مطلوب است. چنین امری مؤیداتی از روایات و سیره اهل بیت علیهم السلام نیز دارد. به گفته مفسر بزرگ قرآن، علامه طباطبایی، روش اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن این است که تفسیر قرآن را در مورد نزول منحصر نمی کنند، بلکه برای معنای عام آیه مصادیقی دیگر - افزون بر مورد نزول آیه - بیان می کنند (همان، ص ۴۱-۴۲). از این رو تعیین مصداق برای معنای جامع «خیر کثیر» نیز از این قاعده مستثنا نمی شود. مفسران گران قدر، برخی مصادیق خیر کثیر را در تفاسیر خود برای این واژه بر شمرده اند، از جمله اینکه آن را مواهب نبی اکرم صلی الله علیه و آله در قرآن بر مقام محمود پیامبر گرامی اسلام (مقام شفاعت)، خود قرآن و نیز حکمت تطبیق کرده اند. جالب توجه اینکه قرآن از برخی از این مصادیق مانند حکمت به «خیر کثیر» تعبیر کرده است (بقره: ۲۶۹). در برخی روایات نیز مصادیق دیگری برای خیر کثیر ذکر شده است. برای نمونه در برخی روایات کوثر، نهری در جنت معرفی شده است:

لما أنزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله إنا أعطیناک الکوثر، قال له علی بن ابی طالب علیه السلام: «ما هو الکوثر یا رسول الله؟» قال: «نهر أکرمی الله به» (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۷۲۲)؛ عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أرانی جبرائیل منازلی فی الجنة و منازل أهل بیتی علی الکوثر» (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۸۲۱)؛ روی عن ابی عبد الله علیه السلام قال «الکوثر نهر فی الجنة اعطاء الله نبيه عوضاً من ابنه» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۸۳۶) و «أنه نهر فی الجنة وعدنيه ربی - عز وجل - فیه خیر کثیر، لذلك النهر حوض ترد علیه امتی یوم القيامة آئته عدد النجوم» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۶۳۶)؛ آنگاه که سوره کوثر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کرد: ای رسول خدا، کوثر چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نهری که خداوند مرا به وسیله آن گرامی داشته است؛ امام علی علیه السلام در جای دیگر نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل منازل من و اهل بیت مرا در کوثر به من نشان داد؛ از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: کوثر، نهری در بهشت است که خداوند در برابر [مرگ] فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به او عطا کرده است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کوثر نهری در بهشت است که خداوند من به من وعده داده و در آن خیر فراوان است. این نهر حوضی دارد که امت من به تعداد نجوم، در روز قیامت نزد من می آیند.

۲. آیا اندیشه های بلند مفسران گران قدر را می توان فقط با تکیه بر تناسب لفظ نفی کرد؟ چنان که تفسیر الصافی نوشته است: «إنا أعطیناک الکوثر الخیر المفرط الکوثر و فسرّ بالعلم والعمل و النبوة و الکتاب و بشرف الدارین و بالذریة الطیبة» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۳۸۲).

در تفسیر پرتوی از قرآن آمده است: «قرآن از آثار همین کوثر وحی و استعداد آن است و خود کوثری است که از آیات آن علم و معرفت می جوشد و هر طالبی را به اندازه ظرفیتش سیراب می گرداند، و تلاوت آیاتش اذهان و نفوس را از اوهام باطل و عادات و اخلاق پست پاک می سازد و سرچشمه حکمت را از درون فطرت ها جاری می نماید» (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۷۷). صاحب تفسیر تبیین قرآن می نویسد: «إنا أعطیناک الکوثر الخیر الکوثر، و من مصادیقہ إعطاءه صلی الله علیه و آله فاطمة علیها السلام» (حسینی شیرازی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۶۲۵).

نگارنده المیزان می نویسد: در آخر سوره فرمود: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» با در نظر گرفتن اینکه کلمه «ابتر» در ظاهر به معنای اجاق کور است، و نیز با در نظر گرفتن اینکه جمله مذکور از باب قصر قلب است، چنین به دست می آید که منظور از کوثر، تنها و تنها کثرت ذریه ای است که خدای تعالی به آن جناب ارزانی داشته (و برکتی است که در نسل آن جناب قرار داده)، یا مراد هم خیر کثیر است و هم کثرت ذریه. چیزی که هست، کثرت ذریه یکی از مصادیق خیر کثیر است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۷۰).

چگونه می توان معانی گسترده و نکات دقیقی را که در تفسیر مفاتیح الغیب (رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۲، ص ۳۰۷-۳۲۰) و سایر منابع تفسیری (شریعتی، ۱۳۵۶، ص ۳۵۵-۳۶۳) برای این سوره آورده اند، تنها به دلیل تناسب فواصل آیه انکار کرد؟! فخر رازی می نویسد:

القول الثالث: الکوثر أولاده قالوا: لأن هذه السورة إنما نزلت رداً علی من عابه صلی الله علیه و آله بعدم الأولاد، فالمعنى أنه يعطيه نسلاً يقون علی مر الزمان. فانظر كم قتل من أهل البيت، ثم العالم ممتلئ منهم، ولم يبق من بنی أمیه فی الدنيا أحد یعبأ به، ثم انظر كم كان فيهم من الأكابر من العلماء كالباقر والصادق والكاسم والرضا والنفس الزكية وأمثالهم. القول الرابع: الکوثر علماء أمته وهو لعمری الخیر الکوثر لأنهم کأنبياء بنی إسرائيل (رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۲، ص ۳۱۳).

این سوره رد بر کسانی نازل شده که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سبب نداشتن اولاد خرده می گرفتند. بنابراین، معنی سوره این است که خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند. ببین چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنهاست؛ این در حالی است که از بنی امیه شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند. سپس بنگر و ببین چقدر از علمای بزرگ در میان آنها هست، مانند باقر و صادق و رضا و نفس زکیه.

بسیاری از محققان فاطمه علیها السلام را یکی از مصادیق کوثر دانسته اند (رازی، همان، ص ۱۲۴؛ نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۳۰، ص ۷۷). همچنین برخی قرآن پژوهان دلایلی اقامه کرده اند که آن حضرت یگانه مصداق،

ب. پاسخ نقد

حسین توفیقی*

مقدمه (خلاصه‌ای از محتوای مقاله)

اکنون که تصمیم داریم به حول و قوه الهی برای نقد مقاله «تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید» پاسخ‌هایی فشرده و کوتاه ارائه کنیم، خلاصه‌ای از محتوای مقاله خویش را در اینجا می‌آوریم و می‌گوییم مقاله مذکور بر دو اصل، یکی نادیده گرفتن اقوال غیرمستند مفسران قدیم و دیگری تفسیر قرآن با قرآن، استوار شده بود؛ به این شرح:

اقوال فراوان و تعمیم‌های بی‌مورد و تخصیص‌های بی‌وجه منسوب به ابن عباس و عکرمه و ضحاک و کلبی و عطا و مجاهد و سدی و مقاتل و قتاده و حسن بصری و ابن جریر و کعب الاحبار و وهب بن منبه و امثال آنان بسیاری از آیات نورانی قرآن کریم را در هاله‌ای از ابهام فرو برده و موجب حیرت و سرگردانی قرآن‌پژوهان شده است؛ علاوه بر اینکه استناد نک‌تک آن روایات تفسیری به این اشخاص مسلم نیست و در صورت اثبات این استناد، ادعاهای بی‌دلیل آنان کمترین حجیتی ندارد مگر در موردی که ثابت شود چیزی را از معصوم نقل می‌کنند.

مثلاً در حالی که از سوگند یاد کردن خدای متعال در چندین سوره مکی به «لیل» و «نهار» و اجزای آنها یعنی «فجر» و «صبح» و «ضحی» به روشنی می‌فهمیم که سوگند به «عصر» در آغاز سوره ۱۰۳ نیز مربوط به بخشی از روز است که بین ظهر و غروب آفتاب قرار دارد و در زبان فارسی «پسین» و «عصر» خوانده می‌شود، آن اشخاص برای این سوگند معانی دیگری را پیشنهاد کرده‌اند... معنایی که گفته شد، به سبب هماهنگی با لحن قرآن مجید در سوگند یاد کردن به اجزای شب و روز تفسیر قرآن با قرآن است؛ مخصوصاً با توجه به اینکه سوره‌های لیل، فجر، ضحی (+ شرح) و عصر دنبال هم و به ترتیب فرارسیدن مدلول آنها در شبانه‌روز نازل شده‌اند. ولی افسوس که شیوع آن معانی مختلف و احیاناً متعارض در کتاب‌های تفسیر این معنای مناسب و مسلم را کم‌رنگ کرده و قرآن‌پژوهان را به ناکجاآباد برده است. آری، اگر در ابتدای نزول قرآن از مشرکان بی‌سواد مکه انتظار می‌رفت معنای کلمه «عصر» را بفهمند و ایمان بیاورند، اکنون با گذشت ۱۴۰۰ سال از آن روزگار، یک مفسر مسلمان هر قدر هم بزرگ باشد، نمی‌تواند از درون یبلا احوالی که بر گرد این واژه قرآنی تنیده‌اند، به آسانی بیرون آید و معنای واقعی و شفاف آن را تعیین کند.

اگر مفسران قدیم ما را با قرآن کریم تنها می‌گذاشتند و معانی مختلفی را برای «عصر» بر سر زبان‌ها نمی‌انداختند، معنای صحیح این واژه را در فضای قرآن به آسانی می‌فهمیدیم. ولی مطرح کردن آن معنای مصداق کلام حضرت امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} شد که «إذا ازدحم الجواب خفی الصواب» (نهج البلاغه، حکمت ۲۴۳).

کوثر است (مهدوی راد، ۱۳۸۲، ص ۴۴۶). از این رو، چنان‌که گفته شد، ادعای نویسنده در این باب، منطوق و معیار استواری ندارد و بر اصول پژوهش در تفسیر قرآن منطبق نیست.

۱۷. نارسایی تبیین «الصفات»

نویسنده محترم واژه «صفات» را جمع «صافه» خوانده و با استناد به اینکه خداوند مؤنث خواندن فرشتگان را نفی کرده، تفسیر صفات به فرشتگان را انکار کرده است (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۶۹). اما این ادعا ناتمام است؛ زیرا چنان‌که برخی اهل لغت و مفسران نوشته‌اند، «صفات» جمع «صافه» و «صافه» جمع «صاف» است و مراد از آن، جماعتی است که افراد آن در صفی منظم قرار داشته باشند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۸۳ (سخن ابو عبیده را با همین مضمون نقل کرده است)؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۲۰) و از آنجاکه معیار مذکر و مؤنث بودن کلمه، مفرد آن است، واژه «صفات»، همانند واژه «ملائکه» ربطی به مؤنث بودن ندارد. وانگهی با توجه به اینکه سوگندهای سوره عادیات و سه سوگند نخست سوره ذاریات به فرشتگان اختصاص ندارد، نویسنده ارجمند مفهوم فرشتگان از واژه صفات نفی کرده است (توفیقی، ۱۳۹۱، ص ۶۹)، اما ارتباط بین سوگند این سوره‌ها و دلیل نفی معنای مذکور را بیان نکرده است.

نتیجه‌گیری

خلاصه سخن استاد توفیقی این است که سوگندهای قرآن به تناسب فواصل آیات تبیین شده و با مورد سوگند رابطه معنایی ندارد. روح حاکم بر قرآن فواصل است و نظرهایی که در مورد معنای متفاوت یا مصداق‌های کلماتی چون عصر و کوثر بیان شده از نظر ایشان غیرمسئولانه و موجب سرگردانی بلکه راه به ناکجاآباد است. نویسنده نقد کوشیده است با ارائه دلیل اثبات کند، که توجه به فواصل ربطی به تبیین مصداق و معنای متفاوت ندارد. روح حاکم بر قرآن، تربیت انسان و رشد اخلاقی اوست و تفاوت بیش‌ها و برداشت‌ها مایه تعالی و تکامل دانش تفسیر و امری مبارک و ارزشمند است.

همچنین در بحث تناسب سوگندها با مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده است، گفته بودیم «تناسبی که در بسیاری از سوگندها می‌درخشد، تناسب لفظی است» و برای تأیید مدعای خویش بحث فواصل آیات را مطرح کرده بودیم.

حاصل بحث ما بر مبنای دو اصل مذکور و توجه به فواصل آیات این شده بود که معانی عام الفاظی مانند «عصر» و «تین و زیتون» باید تخصیص یابد و معانی خاص الفاظی مانند «صافآت» و «عادیات» باید تعمیم یابد.

و در پایان مقاله به منظور نشان دادن نمونه‌ای از اظهارات غیرمسئولانه و متعارض مفسران قدیم، سخنی را از مرحوم علامه طباطبایی^{۲۶} درباره تفسیر «کوثر» آورده بودیم که در آن پس از نقل بخشی از ۲۶ معنایی که برای این لفظ مطرح شده است، گفته بودند فقط «خیر کثیر» و «نهری در جنت» به برخی از روایات استناد دارد و سایر اقوال از گونه‌ای «تحکم» خالی نیستند: «وباقی الأقوال لا تخلو من تحکم» (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۲۰، ص ۳۷۰).

پس از انتشار مقاله، در انتظار نقدهای علمی و پاکیزه قرآن‌پژوهان بودیم تا اینکه نقدی را در دفاع از تحکیم‌های مفسران قدیم دریافت کردیم. در ادامه به صورت اجمالی نقدهای ناقد را پاسخ می‌گوییم.

و اینک پاسخ‌های ما

۱. عدول از مسئله محوری. نویسنده این نقد ساختاری را قبول دارد و مانند ناقد محترم معتقد است که مناسب بود تفسیر قطعی حروف مقطعه و کوثر در مقاله‌هایی دیگر مطرح شود.

۲. عدم تطبیق عنوان مقاله با محتوا. در پاسخ این نقد می‌گوییم که نویسنده درصدد بیان شیوه تفسیر سوگندهای قرآن مجید بوده است، نه اینکه تک‌تک آنها را روی کاغذ بیاورد و با نقل اقوال مختلف و نفی و اثبات آنها، کار مفسران قبلی را تکرار کند.

۳. تعریف غیرفنی علم. ناقد محترم به عبارت «علم چیزهایی را که به غلط به هم پیوسته‌اند، از هم جدا می‌کند و چیزهایی را که به غلط از هم جدا شده‌اند، به هم پیوند می‌زند؛ بنابراین، علم عبارت است از تجمیع متفرقات و تفریق مجتمعات در ذهن» خرده گرفته که چرا منبع و گوینده این سخن ذکر نشده و اگر این عبارت «تعریف علم» است، چرا با تعاریف دیگر مقایسه نشده است و...

پاسخ اینکه عبارت مذکور صرفاً ویژگی علم را نشان می‌دهد و اگر ما در این مقاله به بحث تعاریف علم می‌پرداختیم، قطعاً مشمول اشکال اول ناقد می‌شدیم و ایشان کار ما را «عدول از مسئله محوری» معرفی می‌کرد و گناه این کار ما از طرح استطرادی تفسیر حروف مقطعه و کوثر بیشتر می‌بود.

۴. غیرمسئول خواندن مفسران پیشین. ناقد در ابتدای این مورد به عبارت معروف «اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند» متمسک شده و بر اثر غفلت از معنا و مورد استعمال عبارت مذکور، گفته است که مطلب نویسنده بر فرض اثبات دلیلی بر رد آراء دیگران نیست. رد آراء دیگران دلیل می‌خواهد و هیچ دلیلی برای غلط بودن آراء آنان ارائه نشده است.

ولی همه می‌دانند که واژه «اثبات» در این عبارت معروف نه به معنای «اثبات علمی»، بلکه به معنای «اسناد» است؛ به این معنا که اگر گفتیم «زید قائم است»، قیام را از دیگران نفی نمی‌کنیم؛ اما اگر حقایقی مانند «وجود خدای متعال» یا «نبوت حضرت رسول اکرم^ﷺ» یا «حرکت زمین» یا «گردش خون» اثبات شد، بدیهی است که اثبات هر یک از این امور ماعدایش را نفی می‌کند. پس اگر استدلال روشن نویسنده به سوگند یاد کردن خدای متعال در چندین سوره مکی به «لیل» و «نهار» و اجزای آنها یعنی «فجر» و «صبح» و «ضحی» از نظر ناقد انحصار معنای «عصر» به وقت «پسین» را اثبات و آن معانی پراکنده و استحسانی را نفی نمی‌کند، نویسنده چاره‌ای ندارد جز اینکه بگوید: «وَكَمْ مِنْ عَائِبٍ قَوْلًا صَحِيحًا وَأَفْتَةٌ مِنْ الْفَهْمِ السَّقِيمِ» (المتنبی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۱۳۸).

آری، ردیف کردن ده‌ها معنا برای الفاظی که تکلیف آنها در کتاب الهی روشن است، بر روی میز تحقیق و مخیر یا متحیر ساختن پژوهشگر در انتخاب آنها دردی را دوا نمی‌کند. مفسر باید با فرود آوردن سر تعظیم به سخن حکیمانه حضرت امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام}: «اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةِ لَا عَقْلَ رِوَايَةِ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ» (نهج البلاغه، حکمت ۹۸) اقوال بی‌پایه زید و عمرو را نادیده بگیرد و با استعانت از خدای متعال و به کمک عقل و تفسیر قرآن با قرآن، معنای واحدی را که مانند خورشید می‌درخشد، برگزیند و آن را تفسیر قطعی اعلام کند.

همچنین ناقد بر مدعای نویسنده مبنی بر اینکه مفسران قدیم با اظهارات غیرمسئولانه و متعارض خویش قرآن‌پژوهان را به ناکجاآباد برده و مانع فهم صحیح قرآن شده‌اند... به شدت تاخته و آن را عاری از صحت دانسته است. برای پاسخ به این نقد سخنی را از مرحوم علامه طباطبایی می‌آوریم. این مفسر بزرگ پس از اشاره به طبقه‌ای از مفسران که روایات را با حذف اسناد در تألیفات خود درج و به مجرد نقل اقوال قناعت می‌کردند، می‌گوید:

کسی که با دقت در روایات معنعن تفسیر تدبیر نماید، تردید نخواهد داشت که دسّ و وضع در میان آنها نیز فراوان است. اقوال متدافع و متناقض تنها به یک صحابی یا تابعی بسیار نسبت داده شده؛ قصص و حکایاتی که قطعی‌الکذب است، در میان این روایات بسیار دیده می‌شود؛ اسباب نزول و ناسخ و منسوخ که با سیاق آیات وفق نمی‌دهد، یکی دو تا نیست که قابل اغماض باشد. و از اینجاست که امام

احمد بن حنبل (که خود قبل از پیدایش این طبقه بود) گفته است: سه چیز اصل ندارند: مغازی و ملاحم و روایات تفسیر؛ و از امام شافعی نقل شده که از ابن عباس نزدیک به صد حدیث فقط ثابت شده است (طباطبایی، ۱۳۸۹، ص ۷۳).

همچنین آن حضرت در مقدمه المیزان گفته است: «وَأما الروایات الواردة عن مفسری الصحابة والتابعین فإنها علی ما فیها من الخلط والتناقض لا حجة فیها علی مسلم» (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۳-۱۴). مرحوم آیت الله معرفت نیز قریب ۳۰۰ صفحه از کتاب التفسیر و المفسرون خود را به بی اعتباری مآثورات تفسیر و اسرائیلیاتی که داخل آنها جولان می دهند، اختصاص داده و در این باره حق مطلب را ادا کرده است. (معرفت، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۹-۳۱۱) آری، اظهارات غیرمسئولانه و متعارض چنان مانع تفسیر صحیح قرآن شده اند که حتی حدیث مروی از حضرت رسول اکرم ﷺ را که در آن «عصر» به «پسین» تفسیر شده است، تحت الشعاع خود قرار داده اند؛ مثلاً عبدالرحمن ثعالبی (م. ۸۷۶) تفسیر سوره عصر را این گونه آغاز کرده است:

قال ابن عباس: «وَالْعَصْرُ» الدهرُ، وقال مقاتل: الْعَصْرُ هِيَ صَلَاةُ الْعَصْرِ، وَهِيَ الْوُسْطَى، أَقْسَمَ اللَّهُ بِهَا، وَقَالَ أَبِي بِن كَعْبٍ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ «وَالْعَصْرِ» فَقَالَ: «أَقْسَمَ رَبُّكُمْ بِأَخْرِ النَّهَارِ» (ثعالبی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۶۲۵). شگفت آورتر اینکه ناقد عبارت «به گونه ای که امام احمد بن حنبل لازم دانست بگوید هیچ یک از کتاب های تفسیری زمان خودش معتبر نیست» را تحریف کرده و با حذف قید «زمان خودش» از آن، توانسته است نویسنده را به بی اعتبار شمردن تفاسیر گرانسنگی چون تیبان و مجمع البیان و... متهم کند. بدیهی است که احمد بن حنبل در قرن سوم درباره این دو کتاب عظیم که در قرون پنجم و ششم تألیف شده اند، سخنی نگفته و سخن وی درباره نادرستی تفاسیر زمان خودش نیز همان چیزی بوده است که از مرحوم علامه طباطبایی نقل شد.

و درباره اینکه می گوید: «مفسران قدیم با تحمل چه مشقات و زحماتی مطالبی را فراهم آورده و میراث گرانبهای علمی را برای ما ذخیره کرده اند»، یادآور می شویم که مفسران مورد نظر که نام های بعضی از آنان در آغاز آن مقاله و این جوابیه آمده است، از آنجا که تفسیر به رأی می کردند، زحمت چندانی را متحمل نمی شدند. یکی از آنان می گفت: «عصر» یعنی روزگار به سبب عجایبش؛ دیگری می گفت: «عصر» یعنی نماز عصر به سبب فضیلتش و سومی چیز دیگری می گفت و هلم جراً. این تفاسیر به رأی پس از چند قرن با تحریفات و تصحیفاتی در مدوّنات نقل می شد و اعجاب خوانندگان را برمی انگیزت؛ زیرا آنان تصور می کردند همه این اقوال از خدای سبحان است، در حالی که خدا خواسته بود «عصر» در کلامش را مانند «لیل» و «فجر» و «صبح» و «ضحی» در همان کلام بفهمیم و قرآن را با قرآن تفسیر کنیم.

۵. اثبات روابط درون سوره ای با نفی روابط بین سوره ای. ناقد محترم در این بخش از توقیفی بودن تدوین قرآن نتیجه می گیرد که سوره ها بر اساس ارتباطی کنار هم چیده شده اند. پاسخ اینکه توقیفی بودن ترتیب سوره ها به این معناست که کسی نباید ترتیب کنونی را به سلیقه خودش بر هم زند؛ وگرنه چگونه می توانیم بین سوره های ناهمگون قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق و ناس که به محتوای آنها کاملاً آگاهی داریم، رابطه ای تعقل کنیم؛ مخصوصاً با توجه به این حقیقت که سوره نصر در جمع این سوره های مکی، یکی از سور متأخر و شاید آخرین سوره مدنی است.

سپس ناقد گفته است: «باید اذعان کنیم که جمع آورندگان قرآن سور قرآنی را بدون دلیل کنار هم قرار نداده اند و به فرض که چنین کرده بودند، بر پیشوایان دین به ویژه امام علی ﷺ واجب بود که این حقیقت را گوشزد کند و در دوران حاکمیت نسبت به اصلاح آن تلاش نماید». در پاسخ ایشان می گوئیم که سوره های بقره تا آخر قرآن چنانکه مشهود است، نه به دلیل ارتباط معنایی، بلکه از بزرگ به کوچک مرتب شده اند؛ هرچند این ترتیب غیردقیق سوره کوثر را به آخر قرآن مجید نفرستاده است. و درباره اینکه اگر خلافتی در این مورد صورت گرفته بود، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ آن را تذکر می داد، می گوئیم اتفاقاً نقل هایی در این باب وجود دارد؛ از آن جمله، مرحوم علامه طباطبایی می گوید:

پس از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ علی ﷺ که به نص قطعی و تصدیق پیغمبر اکرم ﷺ از همه مردم به قرآن مجید آشناتر بود، در خانه خود به انزوا پرداخته، قرآن مجید را به ترتیب نزول در یک مصحف جمع فرمود و هنوز شش ماه از رحلت نگذشته بود که فراغت یافت و مصحفی را که نوشته بود، به شتری بار کرده، پیش مردم آورده، نشان داد (طباطبایی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۷).

از سوی دیگر، ما نباید منتظر باشیم که همه اعتراض های حضرت علی ﷺ بر نابسامانی های آن زمان به دست ما رسیده باشد؛ از باب نمونه، اعتراض ایشان بر منع کتابت حدیث و الغای آن منع در زمان حاکمیت خودش نیز برای ما نقل نشده است و «عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود».

۶. عدم تولید علم. ناقد مدعی است که در مقاله مورد بحث علم جدیدی تولید نشده و نویسنده به نقل گزینشی آرای موافق خود بسنده کرده است. پاسخ اینکه چنین نیست و در مقاله به اقوال مختلف درباره «قلم» و «عصر» و «تین و زیتون» و «صافآت» و «کوثر» اشاره شده است؛ اما نخواستیم با نقض و ابرام تک تک آراء کاری را که قرن هاست مفسران انجام می دهند، تکرار کنیم؛ زیرا دیگران به اندازه کافی چنین کرده اند و ما برای اثبات مقصود خود به چنین کاری نیاز نداشته ایم.

نقد دیگر ایشان مبنی بر اینکه نویسنده سخن علامه طباطبایی ﷺ درباره تفسیر «صافآت» را به گونه ای

نقل کرده که گویا درباره «تین و زیتون» است، بهره‌ای از حقیقت ندارد؛ زیرا سخن آن مرحوم در آغاز سوره صافات درباره مطلق سوگندهای قرآن مجید است، نه درباره «صافات» یا «تین و زیتون».

۷. استدلال به مطالب غیرمستند و غیر قطعی بدون تبیین کافی. تشکیک ناقد درباره تفسیر «الذی عَمَّ بِالْقَلَمِ» کاملاً بی‌مورد است و همه مفسران «قلم» این آیه را همان قلم معمولی می‌دانند. ضمناً نویسنده ارتباط آخر یک سوره به اول سوره بعدی را انکار کرده بود، نه ارتباط بین مفاهیم قرآن را که لازمه تفسیر قرآن با قرآن است.

۸. تکیه بر بخشی از حقیقت برای اثبات مدعا. ناقد محترم کاملاً واقف است که نویسنده در بحث فواصل نگفته بود خدای سبحان در گرو سجع و قافیه و... است؛ بلکه برعکس گفته بود: «فاصله به قیود قافیه و قرینه مقید نیست».

۹. نفی حصر. ناقد مدعی است که نویسنده اهمیت آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را فقط به هماهنگی با تناسب سایر آیات می‌داند. پاسخ اینکه واژه «فقط» در جمله ناقد زاید است؛ زیرا نویسنده افاده حصر را نیز قبول داشت و در پی نوشت شماره ۱۷ مقاله گفته بود: «رعایت فاصله در آیه مذکور امری ضروری و افاده حصر امری ضمنی است».

۱۰. نفی مصداق. ناقد محترم مدعی است که نویسنده بدون ارائه دلیل و فقط با تکیه بر فواصل، بیان مصداق برای واژه‌ها را نفی کرده است. این ادعا صحیح نیست؛ زیرا نویسنده با تکیه بر عقل و نه بر فواصل، معانی پراکنده و استحسانی مفسران غیرمعصوم را که نام‌هایشان در صدر مقاله آمده، نفی کرده است. آری، تفسیر «عصر» به «پسین» و ترک معانی متفرقه از قبیل «روزگار» و «نماز عصر» و «عصر نبوی» یا «عصر مهدوی» به شرحی که در اصل مقاله و اینجا آمده، هم مقتضای عقل سلیم است که به تفسیر قرآن با قرآن امر می‌کند و هم مطابق حدیث نبوی منقول در ردیف ۴ این جوابیه. اما اگر باب مصادیق مفتوح شود و کسانی از جنس مجاهد و قتاده و مقاتل و سدی و کعب الاحبار به میدان بیایند و برای آیات الهی مصداق بتراشند و آن مصادیق پس از چندی تفسیر تلقی شوند، در این صورت باید گفت: «علی‌الاسلام السلام».

ضمناً ناقد برای دفاع از مصادیق تفسیرگونه آن اشخاص، به حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام متوسل شده که در آن برای لفظ «حسنة» مصادیق متعددی آمده است؛ در حالی که مرحوم علامه طباطبایی برای اینکه کسی مصادیق این گونه احادیث را تفسیر تلقی نکند، در ذیل آن گفته است: «والروایات من قبیل عدّ المصداق والآیه مطلقه» (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۸۶).

۱۱. استفاده از مترادف کلمات برای حفظ فاصله. ناقد مدعی است که من واژه‌های «سمین» و «حنیذ» را مترادف دانسته‌ام و برای آگاهی من و خوانندگان گرامی درباره معانی آنها توضیح داده است. این ادعا اتهامی بیش نیست؛ واژه‌های مذکور در مقاله صریحاً «غیرمترادف» معرفی شده‌اند و معانی آنها در آنجا آمده است.

۱۲. عدد ۱۹ و ۷۰. در پاسخ به اینکه چرا اقوال مفسران قدیم از نظر نویسنده بی‌ارزش و سخن علامه شعرانی ارزشمند و قابل نقل است، می‌گوییم همان‌طور که مشاهده کردید، نویسنده در دیدگاه خود تنها نیست و علامه طباطبایی و آیت‌الله معرفت و عالمانی دیگر که از اشاره به سخنانشان در این باره بی‌نیاز بودیم، نیز برای مآثورات تفسیری ارزش چندانی قائل نیستند. اما سخن علامه شعرانی از نظر بنده منطقی و قابل نقل بود، همان‌طور که سخنان چندین مفسر بزرگ دیگر به سبب منطقی بودن در آن مقاله نقل شد.

و از اینکه گفته‌اند باید اثبات شود که عدد ۱۹ در عرف عرب برای مبالغه است، معلوم می‌شود که ناقد سخن مرحوم شعرانی را درست نفهمیده است. آن مفسر بزرگ نگفته بود که عدد ۱۹ برای مبالغه به کار می‌رود؛ بلکه قرار گرفتن آن عدد در فاصله آیه مورد بحث از نظر ایشان برای مبالغه است. و در پاسخ به اینکه عدد ۱۹ برای آزمایش کافران بوده است، پس نمی‌تواند برای مبالغه باشد، می‌گوییم کافران که خود ۱۹ ملائکه جهنم را نمی‌دیدند تا آنان را بشمارند و عددشان آنان را بیازماید؛ بلکه اعلام این عدد عجیب برای آن ملائکه در قرآن کریم موجب آزمایش کافران می‌شود.

۱۳. نقل غیر مستند. در پاسخ به این سؤال که از کدام منبع دانسته‌ام در آغاز دعوت اسلامی مردم از «تین» و «زیتون» همان دو میوه معروف انجیر و زیتون را می‌فهمیدند، می‌گویم با شنیدن این دو کلمه آن دو میوه به ذهن متبادر می‌شود.

اشتباه فاحش دیگر ناقد این است که می‌گوید نکته‌ای که از علامه نقل کرده‌ام، نیز ربطی به دو میوه مذکور ندارد، بلکه در بیان سوگندهای سوره صافات است. این در حالی است که عین عبارت آن مرحوم در صفحه ۶۶ مجله آمده بود و در آن مطلق سوگندهای قرآن و از جمله، سوگند به «اثمار» وجود داشت.

۱۴. محصور کردن معنای حروف مقطعه. نویسنده بنا نداشت با نقل اقوال مختلفی که در صدها کتاب آمده است، صفحات مجله را اشغال و مکررات را تکرار کند و «النَّالُ كَالْبَقَالِ». هشت مورد آیتی که در صفحه ۵۶ مجله ردیف کرده بودم، برای تفسیر حروف مقطعه به شیوه قرآن با قرآن کافی بود.

و سخن ناقد در پایان این فقره درباره ارتباط یا عدم ارتباط حروف مقطعه با فواصل به مقاله من ربطی ندارد؛ زیرا من حروف مقطعه را نه به کمک فواصل، بلکه از طریق قرآن با قرآن تفسیر کرده بودم.

ناقد در بخش نتیجه‌گیری خویش مدعی شده است که من در بحث سوگندهای قرآن مجید به جای رابطه معنایی، به فواصل توجه دارم و روح حاکم بر قرآن را فواصل می‌دانم. این در حالی است که در آن مقاله، تفسیر «عصر» با در نظر گرفتن رابطه معنایی سوگندهای قرآن به اجزای شبانه‌روز و تفسیر «صافات» با در نظر گرفتن آیاتی که از مؤنث شمردن فرشتگان نهی می‌کند، به شیوه قرآن با قرآن قطعی شده بود؛ حروف مقطعه نیز با قرآن تفسیر شد. بحث فواصل بحثی استوار است و می‌تواند به تفسیر آیات کمک کند، اما برای تفسیر قرآن با قرآن باید به روابط معنایی آیات توجه کرد.

۱۵. نارسایی تفسیر عصر. ناقد در این مورد هم بسیار سطحی سخن گفته و برای مخدوش کردن اجماع قرآن‌پژوهان بر نزول سوره‌های «لیل» و «فجر» و «ضحی» و «عصر» به ترتیب فرارسیدن مدلول آنها در شبانه‌روز، به کتاب پا به پای وحی تألیف مهندس مهدی بازرگان متوسل شده است؛ درحالی‌که این کتاب براساس نظریه شخصی و غیرعلمی کتاب دیگر این شخص به نام سیر تحول قرآن نوشته شده است و قرآن‌پژوهان به این دو کتاب اعتنا نکرده‌اند.

اشاره ناقد به نزول سوره «شرح» پس از «ضحی» که در مقاله آمده بود، نیز عجیب است؛ زیرا سوره‌های «شرح» و «ضحی» مانند سوره‌های «فیل» و «قریش» یکی به حساب می‌آیند و فقها معمولاً می‌گویند که در نماز نمی‌توان یکی از آنها را بدون دیگری خواند و اصولاً در آغاز سوره «شرح» سوگندی نیامده است تا ترتیب سوگند به اوقات شبانه‌روز را بر هم زند.

و سرانجام این اتهام که من سوگندهای آن سوره‌ها را به اوقات نماز تفسیر کرده‌ام، مایه تأسف است. مگر کسی می‌تواند کلمه «ضحی» و حتی «لیل» را به اوقات نماز تفسیر کند!؟

۱۶. نارسایی برخی تفاسیر. از آنجا که این نوشته طولانی و ملال‌آور شده است، از تصحیح اشتباهات فراوان این بخش طولانی درمی‌گذرم.

۱۷. نارسایی تفسیر الصافات. این سخن که «صافات» جمع «صافه» و «صافه» جمع «صاف» و در نتیجه، مذکر است، درست به نظر نمی‌رسد و آیه «أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» (ملک: ۱۹) برای ابطال آن کافی است.

و بر فرض که این ادعا در مورد «صافات» صحیح باشد، با سایر سوگندهای مختوم به الف و تاء (مانند زاجرات و تالیات و...) چه باید کرد که به فرشتگان تفسیر شده‌اند؛ در حالی که قرآن مجید مؤنث بودن فرشتگان را به شدت نفی کرده است؟ واژه «ملائکه» (جمع ملک) نیز موهم تأنیث فرشتگان نیست؛ زیرا این تاء به بسیاری از اوزان جمع مذکر (مانند «ائمه») ملحق می‌شود، بدون اینکه آنها را به مؤنث تبدیل کند.

نویسنده معتقد است که معنای سوگندهای مختوم به الف و تاء باید تعمیم یابد تا هم شامل فرشتگان بشود و هم شامل غیرفرشتگان. در این صورت، الفاظ مذکور مانند «مخلوقات» و «موجودات» و «کائنات» فارغ از جنسیت خواهند بود و اختلاف مفسران در اینکه مقصود از «صافات» صفوف فرشتگان است یا پرندگان یا نمازگزاران یا مجاهدان یا موجوداتی دیگر به ائتلاف مبدل خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. تفسیر المیزان درباره «وَالشَّعْ وَالْوَتْرِ» می‌نویسد: این جمله با روز ترویه (هشتم ذی‌الحجه) و روز عرفه قابل انطباق است، به‌ویژه این تطبیق در صورتی که مراد از فجر و لیلالی دهگانه فجر ذی‌الحجه و شب‌های دهه اول آن باشد مناسب‌تر است. ولی بعضی گفته‌اند: مراد دو رکعت نماز معروف به «شفع» و یک رکعت نماز معروف به «وتر» است، که در آخر شب خوانده می‌شود. دسته‌ای دیگر گفته‌اند مراد مطلق نمازهاست، که برخی شفع (دو رکعتی و چهار رکعتی) و پاره‌ای وتر (یک رکعتی و سه رکعتی) است. گروهی دیگر گفته‌اند: شفع، روز قربان و وتر، روز عرفه نهم ذی‌الحجه است. و شماری گفته‌اند: شفع تمام انسانهاست، به دلیل اینکه فرموده: «وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا» و وتر خدای تعالی است که تک است، و بر طبق هریک از این اقوال روایاتی هم رسیده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۲۷۹-۲۸۰)؛ تفسیر نمونه نوشته است: مفسران اقوال و احتمالات فراوانی ذکر کرده‌اند: بعضی بالغ بر بیست قول و بعضی از آن هم فراتر رفته و بالغ بر ۳۶ قول نقل کرده‌اند! (مکارم، ج ۲۶، ص ۴۴۴). همچنین درباره اینکه چرا فرعون را «ذی‌الْأُوتَادِ» گفته‌اند تفسیرهای مختلفی است، نخست اینکه او دارای لشکر فراوانی بود که بسیاری از آنها در خیمه‌ها زندگی می‌کردند، و چادرهای نظامی را که برای آنها بر پا می‌شد با میخ‌ها محکم می‌کردند. دیگر اینکه بیشترین شکنجه فرعون نسبت به کسانی که مورد خشم او قرار می‌گرفتند این بود که آنها را به چهار میخ می‌کشید، دست‌ها و پاها را با میخ به زمین می‌بست، یا با میخ به زمین می‌کوبید. دیگر اینکه: «ذی‌الْأُوتَادِ» اصولاً کنایه از قدرت و استقرار حکومت است. البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی آیه جمع باشد (مکارم، ج ۲۶، ص ۴۵۴-۴۵۵)؛ همچنین در مورد «وَالْوَالِدِ وَمَا وَلَدًا» (بلد: ۳) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۲۹۱؛ مکارم، ج ۲۷، ص ۹-۱۰) مصادیق مختلفی مطرح شده است.
۲. استفاده از عبارت مترادفات آنها نیز صحیح نیست و بهتر بود از مترادف آنها استفاده می‌شد.
۳. منظور استاد شهید، رشاد خلیفه است.

منابع

الف: منابع نقد

قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی

امین شیرازی، احمد، [بی‌تا] *البلیغ فی المعانی و البیان و البدیع*، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البيت.

بحرانی، سیدهاشم، (۱۴۱۶ق) *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.

بلاغی نجفی، محمدجواد، (۱۴۲۰ق) *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت.

بنت الشاطی، عائشه عبدالرحمن، (۱۴۰۴ق) *الإعجاز البیانی للقرآن*، قاهره، دار المعارف.

بهجت‌پور، عبدالکریم، (۱۳۷۸) *همگام با وحی*، قم، سبط‌النبی.

پهلوان، منصور، «تحقیق در وجه اعجاز قرآن»، (زمستان ۱۳۸۲)، *سقیه*، ش ۱، ص ۷-۱۵.

تستری، ابومحمد سهل بن عبدالله، (۱۴۲۳ق) *تفسیر التستری*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

توفیقی، حسین، «تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید»، (بهار و تابستان ۱۳۹۱)، *قرآن‌شناخت*، ش ۹، ص ۵۳-۷۴.

جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۶) *تفسیر تسنیم*، قم، إسرائ.

حسینی استرآبادی، سیدشریف، (۱۴۰۹ق) *تأویل الآیات الظاهره*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.

حسینی شیرازی، سیدمحمد، (۱۴۲۳ق) *تبیین القرآن*، بیروت، دارالعلوم.

خدایاری، علی‌نقی، «نقش احادیث معصومان در تفسیر قرآن»، (بهار ۱۳۸۳) *سقیه*، ش ۲، ص ۷-۲۸.

موسوی خمینی، روح‌الله، *تفسیر سوره حمد*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

— *شرح چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

خمینی، سیدمصطفی، (۱۴۱۸ق) *تفسیر القرآن الکریم*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

خویی، سیدابوالقاسم، [بی‌تا] *البیان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.

دیلمی، حسن، (۱۴۱۲ق) *إرشاد القلوب إلی الصواب*، قم، نشر سید رضی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق) *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق، دارالعلم.

سبحانی، جعفر، (۱۳۵۹) *فروع ابدیت*، قم، مفید.

سیوطی، جلال‌الدین، (۱۴۲۱ق) *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت، دارالکتب العربی.

شریعتی، محمدتقی، (۱۳۵۶) *تفسیر نوین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

شریف لاهیجی، محمد بن علی، (۱۳۷۳) *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران، نشر داد.

صادقی‌تهرانی، محمد، (۱۴۱۹ق) *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، فرهنگ اسلامی.

طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲) *پرتوی از قرآن*، تهران، سازمان انتشار.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۴۱۷ق) *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، نشر جامعه مدرسین.

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲) *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصرخسرو.

طیب، سیدعبدالحسین، (۱۳۷۸) *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام.

عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰) *کتاب التفسیر*، تهران، علمیه.

فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق) *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

فضل‌الله، سیدمحمدحسین، (۱۴۱۹ق) *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک.

فقهی‌زاده، عبدالهادی، «تأملی در هم‌پیوندی آیات سوره قیامت»، (تابستان ۱۳۷۱)، *مقالات و بررسی‌ها*، ش ۶۳، ص ۳۱-۴۲.

فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۵ق) *تفسیر الصافی*، تهران، صدر.

قرائتی، محسن، (۱۳۸۳) *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۷) *تفسیر قمی*، قم، دارالکتب.

مصطفوی، حسن، (۱۴۰۹ق) *روش علمی در ترجمه و تفسیر قرآن مجید*، قم، دارالقرآن الکریم.

مطهری، مرتضی، (۱۳۶۳) *مجموعه آثار*، قم، صدرا.

معرفت، محمدهادی، (۱۴۱۵ق) *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

منجد، محمد نورالدین، (۱۴۲۰ق) *الترادف فی القرآن*، دمشق، دار الفکر.

مهدوی راد، محمدعلی، (۱۳۸۲) *آفاق تفسیر*، تهران، هستی‌نما.

— (۱۳۸۳) *غبار ره‌طلب*، تهران، هستی‌نما.

میلدی، رشیدالدین، (۱۳۷۱) *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، تهران، امیرکبیر.

نقیسی، شادی، (۱۳۸۴) *علامه طباطبایی و حدیث*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد، (۱۴۱۶ق) *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ب: منابع پاسخ نقد

برقوئی، عبدالرحمن، (۱۴۲۲ق) *شرح دیوان المثنی*، مکه المکرمه، مکتبه نزار مصطفی‌الباز.

ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، (۱۴۱۸ق) *تفسیر الثعالبی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۹۴ق) *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

— (۱۳۸۹) *قرآن در اسلام*، چ پنجم، قم، بوستان کتاب.

معرفت، محمدهادی، (۱۳۷۷) *التفسیر و المفسرون فی ثوبه التشیب*، مشهد، الجامعة الرضویه للعلوم الاسلامیه.